

رساله حکیم زوی نرنگار

از امید کالبدی توانستیم خیزد حکم از روانه مقصود کنیم خدا متعالیست . بزحمت در این گوشه دور  
زندگی نظیر آرام و دور از جبینی را میگردانیم و با گرفتاریها رودانه با بیایند ندارند . بلکه همه را با چشم که آرام  
که با مادرش تلک (دهم) پیش ما آمده بودند . هفتاد هم در گوشه کن رختانه ، نقطه ۶ طویله و اوایل مرد  
که از دانی محفل و منگین نسیم زبانی ریخته اند و بر کتوم از دانی زوی را که سرخویم از زمین بر چشم ، ناید بر سر  
بعد هم در عهد روز آفتاب به درج ، سرگرم مکتوب بودی تا بگریه بودم که پیش از آمدن آنها دست گرفته بودم و  
با خیره بیایند . چون در روز آری بر سر لوز ، نزد کانی در اطاق کامی غایت به و خواه و ناخواه کار کرده  
مستقیم . هر حال اینها را برابر عهد تا هر نامه لوسم و سرکان را در آوردم .  
عده بر سر سارا و گاه نامه آوا که قبلاً رسیده بودند ، در آن شب شکر شکر و خوش خاتون  
خیزد در پیش چشم رسیده . در آن شب نامه دست آمده بود و پیش از آنکه چشم ، گاه و چشم کرده  
افتد که منقوری از ماجرای اینها منقور کرده ام . ( البته با حذف یک مصلح ) که لابد جزایر را که  
اولین دیدار آستان من با برجم منوچهر محوی در اواسط سال ۱۳۴۴ و از ملاقات زینب کانی در  
خبرنگاران مطبوعه شروع شد . از زمان آری از طرز زینب محمدی که همی رفیق ، همکاری با فقیه نامه مدور  
عقب افتاد و حاجی ف برادران رفیق ترک کرده بودند دوست اندکار آنها را شکر اینام شکست خوردند که  
خیزد شکر در پیش چشم در پیش فقیه همدان ، نصرت همدان محمد مهر المقصد منسره بود . جزوه که در میان  
حاجی نرود حاجی کرده بودند حاد تر نسبت و ولایع منی بر هفتاد و در قبال شکستی که برادران رفیق  
عده کمان مطوع کرده بودند و یاد مراد بر سر چپ نشسته از راهم من بن است بیان عملی که در این کتاب  
هم هفتاد است شکر و همچنین با لطیفی و استیلا و . در طراز که همکاری با آنها به است دو سال یا بیشتر  
نصیب تا آخرین سوره شکر شکست ، ادامه داشت . عصر شبی بر هفتاد نیز عمل در دفتر حاجی  
آه المقصد جمع در چشم و بعد از یک دور عملی که در مورد مصائب مطالب و کارهای کرده را سوره بعدی گفتند که  
با اتفاق من در چشم که اگر در استخوان آفاق سید " حجابان لاد زرد لور و بعد هم بر سر عملی روانه "

مکتوبه گانه در سبز و زرد با لفظ محبوس "کافه نوری" می بینم و گاهی هم بارها در آن تفریح می کنم  
 در حال و عهد آن روزها که در آنجا بودم و با آنکه زنگی از آنجا می رسد . بام شب که سوگ و حسرت که را محبوس  
 از روزی که کوهی که با الف روسی دیده بودم ، در یک از همین شبها سال "۱۳۴۶" مجامع خاندان و  
 در خاطرم حکایت که سر و بی بی آنرا در سنیم اینها را می کشیدم و در سفر و حضر از برای زنده کردن  
 حدود چهار ماه قبل همین روزی در وی بودم . شب آخر آنم با دوستی محبت از مطبوعه خارج کشور و  
 که نام محترم هم باین آمد و شنیدم بسیار و ناخوش احوال است . برگشتن آید و با یاد و حال محترم را شنیدم که در  
 دو سه روزی تفتی کردم و چهارشنبه تفتی محترم شدم که بعد از همین روزی در آنجا می کشیدم که آنرا و توانستم بعد از آن  
 که از محترم بخیر بودم ، بعد از اینست و ما جوار الگرم و خوشی نه شنیدم که محترم خوب است و بیماری در مطبوعه ماه قبل  
 بوده در مطبوعه است . او هم از میزگرد آنجا خوشی کرد و از آنجا که چهارشنبه از آنجا می کشیدم که در آنجا  
 خواهد بود . فردا است که در روزی به گریه از او می کشیدم و در آنجا می کشیدم و در آنجا می کشیدم  
 محترم بخیر است ! . چند روز بعد هم همراه با یادداشت محبت آنرا می کشیدم که در آنجا می کشیدم  
 ناگهان در آن دوران محبت چشم منم شد و نصف شب آن افتاد . حال منم بود . انگار تازه با او می کشیدم  
 که سرانجام آن قطعه که از وجود خارجی دارد ! باین به محترم تفتی کردم و محترم گفت که سرانجام آنرا که تفتی  
 کردم که خورتان جواب دادید و هنوز داشتم مقدمه آنرا برای گفتن نام این قطعه سوختم محترم به شنیدم "را از یک سیر"  
 همه آنجا را غافلگانه و گاهی بود که می کشیدم بفضیله . با بر این روزی اتفاق افتاد ، این  
 عرفان ، شرط انقباض بود . گفت "اینه من گریه کار است" . در همین کار است که غرق در این محبت شده است  
 بعد هم که نشدیم "ت سیرت" و گاهی نه آوا را فرستاد ، با دیدن مطالبی در مورد رسم محبوس و همین قطعه سوختم  
 با منتقبت در این سیر و تفتی کردم که گویم ؛ دیر اینها منم برودم ؟ . که راهها می کشیدم که در این نامه منم  
 در شب آوا . . . که دیدم این رسم سر روز دارد . . .  
 در لاجرم نازیب ، آوا می کشیدم که از رسم بر می آمد ، با منتقبت بر می کشیدم و گریه می کشیدم که کارها  
 همه هم نوزادیم چه بریم ، درم خوش است که آنرا "گیا و چشم که" را با خط خودتان رسم و می کشیدم "که از غریزه او را"  
 که با امروز نگاه کرده ام . هانی .  
 فتنه را در وقت بل می کشیدم که اگر گریه آن باین است  
 افسانه در باره و منم به نصیبان شود .  
 کم مطبوعه منم که آنرا "محبت" - به خاطر نوزاد به نازیب نوزاد

H. MALEKNIA  
 7, VIA OLIMPIA  
 25015 DESENZANO D.G.  
 ITALIA

مکتوبه گانه  
 14.2.03

لندن لوئور ۱۳۱۲

آقای ملک‌نیا محترم و عزیز

با درود و یاد باری نوروزی ما از هر چه نسبت به سحر راه بیشتره به  
گیاوه و عشق تو هم کمال تسکین دارم و همچنین از آقای مهدی عاصمی که ما را با هم  
آشنا کردند .  
حکمی دست سوره‌های می به گیاوه و عشق رنگ ببردند که ما با این هم  
غمم انگیزی بر دل آن نسیم است و دریا بهر منت گفته شود "شاد بوی  
هم آید ، شاد گوی منی والا تر .

رزمن جوانه که به گیاوه و عشق راه خط نامه‌های خودم  
بیوسم و بفرستم که می فرستم و برای شما و همسر گرامی تان  
شاد و رنگ و باغی از روی کم

شاد